

## مرگ شجریان و مواضع فرصت طلبان



چند روز پیش یکی از دست‌اندرکاران موسیقی سنتی ایرانی، مجد رضا شجریان درگذشت. بدیهی‌ست که مرگ هر فرد برای خانواده، آشنایان، نزدیکان و دوستان او دردآور و ناراحت‌کننده است. مجد رضا شجریان دست‌اندرکار در حیطه موسیقی بود و بسیاری از آنان که موسیقی اصیل و یا سنتی ایرانی را می‌شناسند او را "استاد" می‌خوانند. من از جمله افرادی هستم که کوچکترین آگاهی از دستگاه‌های موسیقی اصیل و یا سنتی ایرانی ندارم و از جمله افرادی هستم که این موسیقی را نمی‌پسندم. درست است که این‌رو به خودم اجازه نمی‌دهم که درباره "استاد" بودن مجد رضا شجریان و یا این که ایشان "خسرو آواز" ایران بوده‌اند یا نه، نظری بدهم. اما به مثابه یک مارکسیست نه تنها به خود اجازه می‌دهم، که وظیفه خود می‌دانم که به مواضع برخی از احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها و افرادی که خود را "کمونیست"، "مارکسیست" یا چپ می‌خوانند و می‌دانند، و در برخورد با مرگ مجد رضا شجریان، این ادعاها را زیر پا گذاشتند، برخورد کنم.

مارکسیسم دانش رشد و تحول جوامع انسانی‌ست و بیش از هر چیز به نبرد طبقات در مسیر تاریخ توجه دارد و به اینکه فرد در این نبرد در صف خلق و یا در صف ضدخلق قرار دارد و افکار، مواضع و حرکاتش در خدمت کدامین طبقه است. در یک تحلیل مارکسیستی زیربنا و روبنای جامعه مورد توجه قرار گرفته و درباره این دو مطالعه و بررسی می‌شود. زیربنا شامل شیوه تولید، طبقات اجتماعی و تضاد بین آن‌ها و روبنا شامل عوامل بسیاری که حاصلی از زیربنا هستند، به عنوان نمونه فرهنگ و هنر است.

هنر و فرهنگ را می‌توان به دو شکل مورد بررسی قرار داد: هنر و فرهنگ برای هنر یا فرهنگ و هنر برای توده‌های مردمی و در خدمت آنان.

بدیهی‌ست که هر یک از ما می‌تواند شیوه‌ای از خواندن (آواز و ترانه)، سرودن (شعر)، ساختن (مجسمه)، کشیدن (نقاشی) و یا ... را بیسندد. و بدیهی‌ست که در این جاست که آنان که در مورد خواندن، سرودن، ساختن، کشیدن و یا ... تخصص دارند می‌توانند بگویند که کار کدامین "هنرمند" بیشتر با جلوه‌های مسلط بر آن هنر انطباق دارد تا کار "هنرمندی" دیگر. در این جاست که هر کس می‌تواند نقاشی‌های "سالوادور دالی"،

قطعه‌های "اشتوکهاوزن"، سروده‌های "مهدی سهیلی"، فیلم‌های "محسن مخملباف" و ... را دوست داشته باشد یا نه. درست از این روست که می‌توان با داشتن دانش در مورد دستگاه‌های موسیقی ایرانی و یا نداشتن چنین دانشی "آواز" مجدرضا شجریان، علیرضا افتخاری و یا نادر گلچین را دوست داشت و یا نداشت. در این جا آگاهی از دستگاه‌های موسیقی سنتی ایرانی و یا صرفاً سلیقه فردی مطرح است.

اما گفتگویی که من در این جا با خواننده این سطور دارم در مورد چیرگی مجدرضا شجریان در دستگاه‌های موسیقی سنتی ایرانی نیست! حرف در مورد "آواز" او نیست. حرف از چیز دیگریست. زمانی که احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها و افرادی که خود را "کمونیست"، "مارکسیست" یا چپ می‌خوانند و می‌دانند از در کنار توده‌ها بودن و یا مردمی بودن مجدرضا شجریان می‌گویند و یا حتی از این هم فراتر، از مبارزه او یا تقابل وی با جمهوری اسلامی سخن می‌رانند، حرف از چیرگی او در دستگاه‌های موسیقی ایرانی و یا محبوبیت او در میان مردم نیست. صحبت از جای دادن او در جایگاهی طبقاتیست.



در نوشته‌هایی که بعد از درگذشت شجریان در فضاهای مجازی شاهد بودم برخی از موضع‌گیری‌های مردمی و در کنار مردم بودن "استاد" نوشته‌اند. خوشبختانه از گذشته و موضع‌گیری‌های سیاسی مجدرضا شجریان به اندازه کافی می‌دانیم و تصاویر بسیاری از همگامی او با رهبران جمهوری اسلامی در اختیار ماست. می‌دانیم که در همان اوایل دوران پس از قیام در صف آنان بود که بیانیه بیعت با "امام" یا به عبارتی بهتر خمینی جنایتکار را امضاء کرد. می‌دانیم که در اعتراض به مبارزینی که در استکھلم با بنر ضد جمهوری اسلامی به سالن کنسرت او در استکھلم رفته بودند و بر آن بودند که در زمان استراحت فریاد توده‌های تحت ستم را به شعار میدل سازند، صحنه را ترک کرد و دیگر به صحنه باز نگشت. می‌دانیم که از "رینا"ی او که "موسیقی را غذای روح" می‌دانست برای زجر دادن به زندانی‌های سیاسی استفاده می‌شد و پخش آن با صدای بلند از شگردهای معمول شکنجه روحی در زندان‌ها بود. می‌دانیم که مجدرضا شجریان از خاتمی، موسوی، روحانی و بسیاری دیگر از "اصلاح‌طلبان" دولتی حمایت کرد. می‌دانیم که او آشکارا می‌گفت: "ما روحانیت و دین و همه چیز را قبول داریم." و در حالی که میلیون‌ها نفر از مردم ایران فریاد اعتراض علیه جمهوری اسلامی سر می‌دادند، معتقد و مدعی بود که "نظام جمهوری اسلامی" را همه پذیرفته‌اند. جملات خودش در این باره چنین است: "مثلاً در نظام

جمهوری اسلامی که همه آن را پذیرفتند" (<https://www.alef.ir/news/3990719079.html>) می‌دانیم که او در جلسه وزیر ارشاد روحانی مکار شرکت داشت. می‌دانیم که با صفار هرنندی وزیر احمدی‌نژاد جلسه‌ای خصوصی داشت و مطرح می‌کرد که "با درایت و همکاری مسئولان دولت که اغلب نیز دلسوزانه کارها را پیگیری می‌کنند جامعه هنری ایران نیز با انگیزه مضاعف بتواند به کار ادامه دهد" (همان جا) و می‌دانیم که هیچ گاه کلامی در مورد اعدام‌های وحشیانه دهه ۶۰، کشتار جمعی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، کشتارهای دی‌ماه ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ بر زبان نیاورد. مجردضا شجریان هیچ گاه به سانسور در کلیت آن اعتراض نکرد، کلامی در مورد کشتار هم‌میهنان بهایی ما بر زبان نراند و ... همه این‌ها را به خوبی می‌دانیم.



به همان گونه که در بالا گفتم من از موسیقی سنتی ایرانی خوشم نمی‌آید و چیز زیادی در مورد دستگاه‌های آن نمی‌دانم. در عوض در مورد شعر، ادبیات و فیلم آگاهی‌ای نسبی دارم. من بسیاری از شعرهای "سیاوش کسرای" را دوست دارم و یکی از سروده‌های او (منظومه آرش کمانگیر) را از بهترین سروده‌های شعر نوین ایران می‌دانم، اما هم‌زمان می‌دانم که چگونه با خمینی بیعت کرد و به مثابه یک توده‌ای به توده‌ها پشت کرد و مانند شجریان، بودن در کنار ضدخلق را به جای بودن در کنار توده‌ها انتخاب کرد. سروده‌ای از او در وصف خمینی جلاد پس از ملاقات برخی از اعضای کانون نویسندگان ایران با او یکی از شاخص‌ترین نمونه‌های این خیانت است. (۱) من بسیاری از نوشته‌های محمود دولت‌آبادی را می‌پسندم و "جای خالی سلوچ" و "کلیدر" را آثار بسیار زیبا می‌دانم، اما هم‌زمان می‌دانم که او نیز به مثابه یک توده‌ای به توده‌ها پشت کرد و مانند شجریان، بودن در کنار ضدخلق را به جای بودن در کنار توده‌ها انتخاب کرد. در عرصه جهانی نیز همین گونه بوده است: جایگاه "کنوت هامسون Knut Hamsun"، برنده جایزه نوبل ادبیات که با نازیست‌ها همکاری کرد با جایگاه "فدریکو گارسیا لورکا Federico Garcia Lorca" که در کنار توده‌ها ایستاد یکی نیست. همین نگاه را می‌توان به بسیاری مانند مهدی اخوان ثالث، محسن مخملباف، ته‌مینه میلانی، ابراهیم حاتمی‌کیا، "رنی ریفنستاهل Leni Riefenstahl" و ... داشت.

مارکسیسم برای ما مشخص می‌کند که مضاف خلق و ضدخلق با بهتر خواندن، بهتر سرودن و یا ساختن مشخص نمی‌شود، معیار چیز دیگریست. آیا احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها و افرادی که خود را "کمونیست"، "مارکسیست" یا چپ می‌خوانند و می‌دانند و امروز مرگ مجردضا شجریان را به توده‌های تحت‌ستم ما تسلیت می‌گویند، مرگ شاهنشاه عاری از مهر، خمینی جلاد و رفسنجانی پلید را هم به خانواده‌های آنان و یا به ملت ایران تسلیت گفتند؟ ایرج اسکندری و مجد پورهرمزبان ترجمه‌های بسیاری از خود به جای گذاشتند، آیا آنان مرگ او را تسلیت گفتند؟ اگر نه: چرا؟ آیا باید گفت چون "مردم" از مرگ شجریان ناراحت هستند؟ اولاً، آیا این حرف در

مورد توده‌های زحمتکش ما صادق است؟ تازه گیریم که مردم ناراحت هستند. آیا باید هم‌رنگ جماعت شد؟ مگر بخش‌هایی از همین "مردم" برای مرگ خمینی جلاد عزا نگرفته بودند؟

به راستی تفاوت هنر برای هنر و هنر برای مردم چیست؟ آیا تفاوتی بین هنرمندی که در کنار ضدخلق گام برداشته و مجدرضا شجریان که در کنار آنان جای خوش کرده بود، نیست؟ آیا نباید بین خسرو گل‌سرخ و سیاوش کسرایبی تفاوتی قائل شد؟ آیا محمود دولت‌آبادی و غلامحسین ساعدی در دو صف گوناگون، یکی در کنار خلق و دیگری در مقابل آن جای نگرفته‌اند؟ آیا می‌توان امثال تهمینه میلانی و دیگر مجیزگویان این و یا آن جناح جمهوری ضدخلق اسلامی را "هنرمند مردمی" نامید؟ آیا احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها و افرادی که خود را "کمونیست"، "مارکسیست" یا چپ می‌خوانند و می‌دانند و امروز مرگ مجدرضا شجریان را به توده‌های تحت‌ستم ما تسلیت می‌گویند "محبوب مردم" بودن را با در صف مردم بودن اشتباه نگرفته‌اند؟ اینان در آینده‌ای دور و نزدیک در عزای مرگ هنرمندان محبوبی چون ستار، گوگوش و مرتضی چه خواهند گفت؟ یا چه خواهند کرد؟

آیا واقعیت جز آن است که چنین احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها و افرادی که خود را "کمونیست"، "مارکسیست" یا چپ می‌خوانند و می‌دانند و امروز عزادار مرگ مجدرضا شجریان شده‌اند، بویی از مارکسیسم و تحلیل مارکسیستی نبرده و تنها دنباله‌رو حرکات مردم شده‌اند؟ آیا این درست همان رفتاری نیست که خائنان حزب توده، حزب رنجبران و خائنانی چون فرخ نگهدار و مهدی فتاپور - که سازمان پُرافتخار چریک‌های فدایی خلق ایران را به پابوس ارتجاع بردند - پیشه کردند؟ آیا با همین منطق و استدلال نبود که این خائنان همانند شجریان، کسرایبی، مخملباف و ... به بیعت با "امام"‌شان، خمینی جلاد، شتافتند؟

استکھلم - سوئد،

۲۰ مهرماه ۱۳۹۹ برابر با ۱۱ اکتبر ۲۰۲۰

### پانویس:

(۱) این آن سروده ننگین سیاوش کسرایبی است:

"دارم پیام

ای امام

که زبان خاکیانم و رسول رنج

بر توام درود بر توام سلام

آمدی

خوش آمدی، پیش پای توست ای خجسته‌ای که خلق

می‌کند قیام

حق ما بگیر

داد ما برس

تیغ برکشیده را نکن به خیره در نیام

حاليا كه مى‌رود سمند دولتت، بران!

حاليا كه تيغ دشنه تو مى‌برد

بزن"

\* \* \* \* \*

و ديديم كه آن جلاد چگونه و چه كسانى را زد!